

سکانس سه

برگ‌های پاییزی را
از پرده چید
فوت کرد به سمت تماشاگران
پیراهنش را درآورد
موهانش را باز کرد
تماشاگران
ارضا شدند
و آرشه درد را کشید بر استخوانش
می‌ریزند
گوشواره می‌شوند بر گوش‌های بریده‌ات.
همیشه کسی باید باشد

**حمیدرضا نوروزی****سکانس یک...**

چشم‌هایش
فانوسِ آرزوها بود
آرشه کفگیرِ برنج
روی قلبش به رقص می‌آمد

اینجا سرزمینِ وحی است
رنالیست‌ترین تنانگی
که لب‌هایش را، گوستاو روی فنجانِ کمرباریک شراب
خوری نقاشی کرده

پرسپکتیو...

هنگام پاک کردن عدس‌ها
موسیقی می‌نوازد
با انگشتی که نواده چاقو بوسیده
و با دستی دیگر پستان عشق را
می‌دوشد در دهانِ تماشاگران

سکانس دو...

چشم‌هایش
الهام‌بخشِ خستگی و نگوگ
رنگ خسته لب‌هایش
ماسیده بر لبان‌های لب‌پرِ خونی
که کوبیده شده بر تنِ کمرباریکش

این‌جا سرزمینِ نازی‌هاست

و شب

جشنِ موسوزان

**فرشته اقبالی****اعدام اعداد!**

۳ چوبه، ۳ طناب، ۳ گردن
۳ دهان، ۳ مشت، ۳ شعار

وقتی که حق ندارم از آدم‌ها و شیاطین شکایت کنم
فکر می‌کنم که حق دارم از اعداد به دادگاه اشیاء
شکایت کنم

اعدام اعداد، اعدام اشیاء، اعدام مفاهیم

عدد می‌تواند رمز باشد و راز
می‌تواند، عقده باشد و در گلو
هم‌چنانکه می‌تواند
نماد باشد و یاد
نهیب باشد و فریاد